

خاطرات رزمنده عملیات مرصاد از ۱۵ ساعت مقاومت در ۱۰۰ کیلومتری باختران

# ۸ ساعت در کمین



چهار زبر\* پیشروی کردند. آن طور که بعدها مطرح شد، آن ها طرح عملیات خود را در زمان کمی آماده کرده بودند و در تاریخ ۳۱ مرداد، نیروهای خود را توجیه و آماده کرده و نام عملیات خود را «فروغ جاویدان» گذاشته بودند.

## شوک دوم

پس از مواجهه با خبر قطعنامه ۵۹۸، با این حمله منافقین ما وارد شوک دوم شده بودیم. در باره چنین حمله ای هر چیزی به ذهن مان خطور می کرد جز این که این حمله توسط منافقین باشد. در چنین شرایطی طبیعی بود که ما به عنوان نیروهای عمل کننده وارد میدان عملیات مرصاد شویم. ما در گردان الغدیر حدود ۳۰۰ نفر بودیم که خیلی سریع به منطقه اعزام شدیم. ابتدا قرار بود انتقالمان با هلی بور انجام شود اما نشد و ما به صورت زمینی به منطقه رسیدیم. این را هم بگویم که گردان امام علی (ع) از دیگر گردان های لشکر ویژه شهید زودتر از گردان ما به سمت منطقه حرکت کرده بودند. ما اوایل شب به کرمانشاه رسیدیم و در یک کارخانه که فکر می کنم نساجی بود، مستقر شدیم.

## آتش در تنگه مرصاد

نیمه های شب بود که به سمت محور عملیات حرکت کردیم. محوری که برای گردان ما تعیین شده بود، در ۱۰۰ کیلومتری باختران بود. آن جا که رسیدیم باید در تنگه ای که اکنون نامش تنگه مرصاد است، قرار می گرفتیم. هوا تاریک و ظلمات بود که وارد تنگه شدیم. چشم، چشم را نمی دید. ورود ما به تنگه در شرایطی اتفاق افتاد که نیروهای دشمن به داخل تنگه تیراندازی می کردند.

## کمین خورده بودیم

ورود ما به تنگه همانا و کمین خور دلمان همانا. ما در تنگه کمین خورده بودیم و راهی جز مقاومت نداشتیم. البته تعداد ما حدود ۳۰۰ نفر بود و تقریباً زیاد بودیم. چند ساعتی با نیروهای منافقین که در جناحین ما بودند، در گیر بودیم. هر تیری که از سوی آن ها شلیک می شد، ما همان نقطه را زیر آتش مان می گرفتیم. تقریباً ۳-۴ ساعت گذشت که دیدیم از سوی آن ها تیری شلیک نمی شود.

آن ها دست به هر حربه ای می زدند. برای این که فکر کنیم عراقی هستند و شاید با آن ها مدارا کنیم، به عربی صحبت

غفوریان- یکی از عجیب ترین ماجراهای دوران هشت سال دفاع مقدس، روایت ها و خاطرات عملیات مرصاد است. عملیاتی که شش روز پس از پذیرش قطعنامه به وقوع می پیوندد و رزمندگان ما در مقابل همزبانان خود، البته در قامت نفاق و خیانت می ایستند. شاید برای اولین بار بوده که طی آن هشت سال، جبهه مقابل با زبان فارسی با رزمندگان ما سخن می گفته است.

اگر چه طومار منافقین در مرصاد یا به قول باطل خودشان «فروغ جاویدان» در سه روز پیچیده می شود اما مرور جزئیات و روایت های عینی آن همچنان جزو شنیدنی ترین خاطرات دوران دفاع مقدس به شمار می آید که البته کمتر نیز به آن پرداخته شده است. این روز ها که سی و یکمین سالگرد این عملیات پرافتخار را پشت سر می گذاریم، پای صحبت های یکی از رزمندگان خراسانی مرصاد نشستم تا مشاهداتش از آن حماسه را برای مان روایت کند.

«محمد بقایی فرد» بسیجی گردان الغدیر بیر جند در لشکر ویژه شهید که تیربارچی این عملیات بوده، از ۱۵ ساعت مقاومت و حماسه در مرصاد می گوید.



## تازه امتحانات خرداد تمام شده بود

خرداد ۶۷ بود و تازه امتحانات آخر سال تمام شده بود. آن موقع تازه دیپلم گرفته بودم. دقیقاً یازدهم تیر ماه بود که توفیق یافتیم با لشکر ویژه شهیدا که مختص خراسان بود، از بیر جند به جبهه اعزام شدم. لشکر ویژه شهید در آن سال، در موقعیت پنج کیلومتری مهاباد مستقر بود. ۱۵ تیر بود که ما در گردان الغدیر لشکر به محل استقرار در مهاباد رسیدیم. آن موقع نمی دانستیم که عملیات مهمی با نام مرصاد در پیش است. اما در همان چند روز که در منطقه مستقر بودیم خبرهای چندان خوبی به مان می رسید. می گفتند آمریکایی ها در جنگ حمایت های شان را از عراق شفاف تر کرده اند و احتمالاً اتفاقات جدیدی در پیش است.

## ۲۷ تیر ۶۷ و یک شوک

روز های گذشت و ما از یازدهم که وارد منطقه شده بودیم، به نوعی در یک شرایط خاص قرار گرفته بودیم. همان طور که گفتم، هر روز هم اخبار متفاوتی از گوشه و کنار می رسید تا این که ۲۷ تیر ماه یک اتفاق بزرگ و مهم رخ داد که هیچ یک از ما گمانش را نمی کردیم.

تمام بلندگوهای پادگان محل استقرار مان متن پذیرش قطعنامه را پخش می کردند. حال و هوای عجیبی در میان رزمنده ها حاکم شده بود. نمی دانستیم باید خوشحال باشیم یا ناراحت. انگار حالتی برزخی داشتیم، رزمنده ها همه در باره پذیرش قطعنامه و پایان جنگ صحبت می کردند اما تحلیل دقیق و درستی از شرایط نداشتیم. از آن جا که می دانستیم حضرت امام (ره) این تصمیم را گرفته اند، دلمان قرص بود و به آینده امیدوار بودیم. با اعلام قطعنامه، نیروها از حالت آماده باش در آمده بودند و شرایط شکل جنگی و دفاعی نداشت. انگار به شرایط جدیدی وارد شده بودیم. در عین حال، فرماندهان تصمیم گرفته بودند نیروها را در منطقه حفظ کنند تا اگر شرایط ناگهانی به وجود آمد، بتوانیم به موقع وارد عمل شویم.

## ... و ۶ روز پس از قطعنامه

چند روزی گذشت و ما در حال و هوای قطعنامه بودیم که دقیقاً شش روز بعد از پذیرش قطعنامه، اتفاق عجیبی رخ داد؛ هنگام عصر بود که اعلام شد دشمن از مسیر سریل ذهاب با هجوم زمینی وارد عمل شده و به طرف شهر «کرد» پیشروی کرده است. البته آن موقع اطلاعات ما به عنوان نیروهای مستقر در منطقه این قدر جزئی نبود که بدانیم دقیقاً چه اتفاقی افتاده است. (در آن روز ها که قطعنامه از سوی ایران پذیرفته شده بود، ارتش رژیم بعث در تکاپو بود تا در آخرین فرصت ها صحنه نبرد را به نفع خود تغییر دهد. پس از قطعنامه، ارتش صدام در اقدامی شتاب زده منطقه خوزستان را بار دیگر هدف هجوم گسترده قرار داد و قصد داشت خرمشهر را در معرض تهدید قرار دهد. در واقع، اغلب یگان های ما در جبهه جنوب مستقر بودند. منافقین از اوضاع داخلی ما سوءاستفاده کرده و از مسیر باتاق تا «تنگه

شال سبزی را که به کمر برادر مگره خورده بود، از زمین بیرون می کشند و جسد تفحص می شود. به برکت وجود پیکر سید حسن، ۱۱ شهیدی که مدت ها در منطقه کویری خان طومان به صورت گمنام دفن شده بودند، تفحص می شوند و از گمنامی بیرون می آیند...

ماجرای این شال سبز، حکایت سلام به ۱۱ شهید است که پیکر سید حسن آن را نشان می دهد. شهید «سید حسن موسوی» از شهدای لشکر فاطمیون متولد یکم فروردین ۱۳۶۵ در امامزاده قاسم (ع) روستای چناران، چشمه گیلان مشهد است که در ۲۱ فروردین ۱۳۹۵ در شهر خان طومان سوریه به شهادت می رسد. بی بی جهان، خواهر شهید سید حسن است که خاطر اتش را از برادر این طور برای مان روایت می کند:



پنج برادر و یک خواهر بودیم که حسن فرزند پنجم خانواده، از میان ما رفت. سال ۹۳ بود که با دیدن جنایت های تکفیری ها در سوریه طاقت نیاور د و با وجود مخالفت های خانواده، برای اولین بار به سوریه اعزام شد. سید حسن تا دوره اهنمایی درس خواند و برای این که کمک خرج خانواده باشد به کارگری ساختمان مشغول شد. تا قبل از اعزام به سوریه، هشت سالی بود که کج کارگری ساختمان می کرد. مدتی بود سید حسن تصمیم رقتن به سوریه را داشت



## به رنگ عاشقی

در یک طرح جهادی تاکنون ۴۵۰۰ مزار شهید غبارروبی و رنگ آمیزی شده است

رنگ آمیزی سنگ های قبور شهیدا که از رسوم قدیمی است و از همان دوران پس از جنگ گاهی توسط خانواده ها و گاهی هم توسط مردم به صورت خودجوش انجام می شد، حالا شکلی سازمان یافته پیدا کرده و در قالب طرحی با عنوان به رنگ عاشقی انجام می شود. مدیرعامل سازمان مدیریت آرمستان های شهرداری مشهد گفت: با اجرای طرح جهادی «به رنگ عاشقی» در گلزار مطهر شهدای بهشت رضا (ع) مشهد، تاکنون بیش از چهار هزار و ۵۰۰ مزار شهدای والا مقام مدفون در این آرمستان، غبارروبی و رنگ آمیزی شده است.

حجت الاسلام حسین مهدوی دامغانی گفت: این طرح با هدف ترویج فرهنگ ایثار و شهادت و انس بیشتر جوانان با شهیدا، از سال ۱۳۹۶ آغاز شده و از ابتدای این طرح تا کنون با استقبال پر شور شهروندان مواجهه بوده است.

مدیرعامل سازمان مدیریت آرمستان های شهرداری مشهد ادامه داد: در این طرح جهادی تاکنون بیش از سه هزار و ۲۰۰ نفر از خواهران و برادران خادم الشهداء، از طریق پایگاه های مقاومت بسیج محلات، دانشگاه ها و مدارس با همکاری سازمان مدیریت آرمستان ها در برخی روزهای پنج شنبه با حضور در گلزار مطهر شهدای بهشت رضا (ع)، به غبارروبی و رنگ آمیزی مجدد قبور مطهر شهدای گران قدر اقدام کردند.

مهدوی ادامه داد: خاطرنشان کرد: علاقه مندان به شرکت در این طرح جهادی می توانند با حضور در دفتر فرهنگی بهشت رضا (ع)، در آن ثبت نام کنند و پیش بینی می شود با اجرای کامل این طرح تا پایان امسال کلیه قبور مطهر شهدای بهشت رضا (ع)، غبارروبی و رنگ آمیزی شود.

## احراز هویت شهید گمنام پس از ۹ سال در تایباد

کلثومیان/مراسم تعویض سنگ مزار شهید گمنام تازه احراز هویت شده و مدفون در تایباد امروز با حضور خانواده شهید برگزار می شود. به گزارش خراسان رضوی، فرماندار تایباد با اعلام خبر فوق در جلسه شورای ترویج فرهنگ ایثار و شهادت شهرستان تایباد گفت: هدف شهید دفاع مقدس که ۹ سال به عنوان شهید گمنام شهرستان تایباد است باتلاش و پیگیری بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس احراز شده است. محسن سیاح افزود: مراسم تعویض سنگ مزار این شهید با نام اصغر سمیعی امروز با حضور خانواده وی برگزار می شود. مراسم استقبال از خانواده شهید اصغر سمیعی اهل فردوس پنج شنبه ۱۰ مرداد در تایباد و تعویض سنگ مزار این شهید برگزار خواهد شد. شهرستان تایباد میزبان ۹ شهید گمنام است که از این تعداد دو شهید در شهر مشهدیزه و دو شهید در شهر کازرب دفن شده اند.

نیروهای منافقین ۱۰ نفر بود که در موقعیت های مختلف سنگر گرفته بودند. جالب این جا بود که یکی از آن ۱۰ نفر خانمی با حجاب کامل، مقنعه بلند، دستکش و لباس های مناسب بود. به سمت جاده اصلی به راه افتادیم که می دیدیم نفر برها، تجهیزات و تانکرهای گازوئیل و بنزین منافقین در حال سوختن بود یا سوخته بودند. روی همه آن ها نوشته بودند: «ارتش آزادی بخش ملی ایران». طبیعتاً چنین صحنه هایی برای ما بسیار عجیب بود، جنگ در این هشت سال همه با دشمن عراقی بود اما حالا دشمن مقابل مان کسانی بودند که خودشان را ارتش آزادی بخش ملی می نامیدند. برای ما که سن و سال کمتری داشتیم، عجیب تر بود. بالطبع ما خودمان را سربازان این سرزمین می دانستیم، پس این ها که بودند؟

به هر روی، عملیات مرصاد در آن منطقه تمام و پرونده منافقین در آن جا، یعنی در ۱۰۰ کیلومتری باختران بسته شده بود. اخباری که کم می رسید همه خوشحال کننده بود؛ رزمندگان ما تمام نقاط تصرف شده توسط منافقین شامل اسلام آباد، کرین غرب و... را آزاد و دست منافقین پلید را از خاک عزیزمان کوتاه کرده بودند. در واقع، عملیات مرصاد حدود سه روز طول کشید و به میزان عظمت و حماسه ای که رزمندگان اسلام در تاریخ به جا گذاشتند، لکه ننگی از نفاق و خیانت و پلیدی برپیشانی کثیف منافقین و مسعود و مریم رجوی ها به یادگار ماند.

## منطقه پر از اجساد منافقین بود

پس از پایان عملیات مرصاد، ما به مدت تقریباً دو هفته در منطقه در حالت آماده باش بودیم و در این مدت یکی از اقداماتمان پاک سازی سنگر ها و محل های استقرار منافقین بود. صحنه های عجیبی آن جامی دیدیم. منطقه پر از اجساد منافقین بود که زیر آتش رزمندگان ما به درک واصل شده بودند. جمع آوری اجساد

در حوزه و وظایف یگان های دیگر بود که پس از شناسایی، جمع می شدند. البته پس از خروج از کمین به مانیز اعلام شد که مشخصات منافقین را شامل اثر انگشت، نوشته و هر مشخصه ای که داشتند، ثبت و ضبط کنیم. از آن جا که ممکن بود میان اجساد کسانی هنوز زنده باشند، مجوز تیراندازی به اجساد را نیز داشتیم. آن ها واقعاً قابل



اعتماد نبودند. در واقع، منافق از همین روست که منافق شده است و به هیچ عنوان نمی توانستیم حتی در مقابل اجسادشان خطر کنیم. آن جا دو نفر از منافقین را هم به اسارت در آورديم که پس از تخلیه اطلاعاتی با دستور فرمانده به هلاکت رسیدند. یکی از صحنه هایی که در خاطر مانده، جسد خانمی بود که وقتی دیدمش هنوز در حال خونریزی بود. با گذشت همه این سال ها فامیل اش را به یاد دارم که «نجانی» بود. او فامیل اش را با برچسب روی قنداق اسلحه اش نوشته بود و یکی دیگر نیز که به خاطر دارم فامیل اش «آزاد» بود، حالا این که این اسامی واقعی یا مستعار بود، نمی دانم.

## ماجرای سنگر های منافقین

وقتی به داخل سنگر ها و محل استقرارشان می رفتیم، آن جا عکس های زیادی از مسعود و مریم رجوی، تعداد زیادی قرص های سپانور و حتی قرص های ضدبارداری بود. یکی از مواد عجیبی که آن جا به چشمان خودمان دیدیم، دفترچه خاطرات یکی از سربازان خانم بود که مطالب تأسف برانگیزی در آن ثبت شده بود. شاید شما باور نکنید اما آن خانم منافق در خاطراتش ضمن حمد و ثنای خداوند، مسعود و مریم رجوی را مدح کرده و نوشته بود: «من افتخار می کنم که در این مسیر در اختیار برادرانم در ارتش آزادی بخش قرار گرفتم و...!» او مطالبی نوشته بود که اگر چه برای او افتخار بود اما امروز به زبان او درش هم باعث شرم می شود. آن ها به معنای واقعی احمق بودند و چه نیکو فرموده اند حضرات ائمه معصومین (ع) که خداوند دشمنان ما را از احمق ها فرار داده است.

در یک قسمت کویری شهر خان طومان در بخش های حضور دشمن و مناطق ممنوعه، دفن شده بود. چشم شان به این پارچه سبز می خورد؛ ابتدا تصور می کنند گیاه است. از آن جا که در آن منطقه کویری هیچ گیاهی رشد نمی کرده، به شک می افتند و احتمال می دهند پیکر یکی از شهدا در آن جادفن شده باشد. شال سبزی را که به کمر برادر مگره خورده بود، از زمین بیرون می کشند و جسد تفحص می شود. به برکت وجود پیکر سید حسن، ۱۱ شهیدی که مدت ها در آن جا به صورت گمنام دفن شده بودند، تفحص می شوند و از گمنامی در می آیند. میان این پیکر ها، تنها بدن سید حسن سالم مانده بود. وقتی پیکر ش را به بهشت رضا (ع) آوردند، تنها شهیدی بود که کاملاً سالم مانده بود. پدرش بعد از دیدن پیکر سید حسن گفت: قسمت راست سرش تیر خورده بود.